

درس وازدم

رستم و اشکبوس

سخن بر سر پیکار میان ایرانیان و تورانیان است. هنگامی که کیخسرو در ایران بر تخت نشست، افراسیاب در سرزمین توران بر تخت پادشاهی نشسته بود. سپاه توران به کمک سردارانی از سرزمین‌های دیگر به ایران می‌تازد. کیخسرو، رستم را به یاری می‌خواند. اشکبوس، پهلوان سپاه توران، به میدان می‌آید و مبارز می‌جوید. یکی دو تن، از سپاه ایران پای به میدان می‌نهند، اما سرانجام، رستم، پیاده به میدان می‌رود. نبرد رستم با اشکبوس یکی از عالی‌ترین صحنه‌های نبرد تن به تن است که در آن طنزگویی و چالاکی و دلاوری و زبان‌آوری با هم آمیخته است.

- ۱) خروش سواران و اسپان زدشت ^{پانگ} ^{مجازاً آسمان} ^{زحل} ^{از افراتق در غوغای صحنه‌ی نبرد} زُد بهرام و کیوان؛ همی برگزشت
- همه جا خونین بود → همه تیغ و ساعد ز خون بود، لعل ^{سرخ، سرخگون} ^{ک: ترس} نماند ایچ با روی خورشید، رنگ
- ۵ } ^{M.M} به لشکر، چنین گفت کاموس گرد ^{ک: هیچان} ^{از افراتق در غلغله‌ی میدان جنگ} به جوش آمده خاک، برکوه و سنگ
- همه تیغ و گرز و کند آوری ^{ک: محدود و اسپر کنید} که گر آسمان را باید سپرد
- دلیری کجا نام او اشکبوس ^{مجاز سپاه ایران} بیاید که جوید ز ایران، نبرد
- بر آویخت زخام با اشکبوس ^{راه افتاد} ^{کلاه جنگی} بشد تیز، زخام با خود و گبر ^{بند شد} ^{مجازاً صدا} برآمد ز هر دو سپه، بوق و کوس ^{زمین برای تحمل ضربات مثل آهن شد} ^{از افراتق در غلغله‌ی میدان جنگ} لازمین آهنین شد، سپهر آنوس شد
- به گرزگران، دست برداشکبوس ^{درگیر شد} ^{مجازاً همه جا} آسمان پراز و شد

(۱) فرماندهی سپاه ایران (۲) فک اضافه = (جفت رهام) (۳) به زه: صفت کمان با بازه بسته و آماده
 بزّه: چرم

* ابیات (۱ تا ۲۹): رجز خوانی با هدف خوار داشتن و ایجاد ضعف در روحیه‌ی حریف

برکشید زحام، گرز گران غمی شد ز پیکار، دست سران سرداران
 خسته و ناتوان

چو زحام گشت از کفانی ستوه نتوانست حریف او شود
 ک: فرار رفت

ز قلب سپاه اندر آشفست طوس ز قلوب سپاه اندر آشفست طوس
 خشمگین شد

قوی پیکر (لقب رستم) -> (تخمتم) بر آشفست و با طوس گفت
 که زحام را جام باده است بخت همراه و همنشین
 (مستی - سستی) اهل پنم است نه رزم

من اکنون، پیاده، کنم کارزار = نبرد
 نظم مرکز سپاه را حفظ کن ۱۵ (تو قلب سپه را به آیین بدار)

به بند کمر بر، بزد تیر چند کمان (به زه) را به بازو گفند
 صفت مبهم پسین چله‌ی کمان

هم آوردت آمد، (شو باز جاے) خروشد: کاهے مرد (رزم آزماے)
 صفت فاعلی مرکب

کفانی بخنید و خیره باند بدو گفت خندان: که نام تو چیست؟
 شکفت زده

تن بی سرت را که خواهد گریست؟
 به آرزویت نمی رسی (خواهی مرد)

چرا پرسی کزین پس نبینی تو کام پیدوژی پر رستم
 اسم من مرگ تو است

زانه مرا پتاک ترک تو کرد (مرا) مادرم نام، مرگ تو کرد
 کلاه خود (شکبوس)

کفانی بدو گفت: (بی بارگی) پیاده به کشتن دمی سر، به یکبارگی
 معجز از وجود

تخمتم چنین داد پاخ بدوے: که ای بیخنده مرد پر خا بجوے
 بی خاصیت

پیاده، ندیدے که جنگ آورد بجنگد
 ک: شکست دشمنان

هم اکنون تو را، اے (نبرده سوار) پیاده بیاموزمت کارزار
 معادل امروزی پهلوان پنبه

یقین در پیدوژی [پیاده مرا زان فرستاد، طوس که تا اسپ بتانم از اشکبوس] تحقیق
 طنز و ریشخند

کفانی بدو گفت: با تو سلج ممال نینم همی جز فوس و مزج
 ممال

سلاحی جز ریشخند نداری

(۲) مانند از چنس که در انگشت شست می کردند و در وقت کمان داری، زه آن را با کمان می گرفتند.

عمرت به پایان برسد

بین تا هم اکنون، سر آرمی زمان

کمان را به زه کرد و اندر کشید

با صورت به زمین خورد

که اسپ (اندر آمد ز بالا به روی)

که بنشین به پیش گرانمایه بخت

فارع شوی

زمانی بر آسانی از کارزار

(تنی، لرز لرزان و زخ، سندرُوس) ک: ترس

M.M { تهمتن بدو گفت: بر خیره خیره = بیوده

دو بازو و جان بداندیش را

گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ

(و احد شمارش تیر)

نخاده بر او، چار پز عقاب

به شست (۲) اندر آورده، تیر خدنگ

پهر آن زمان، دست او داد بوس (قدر دانی)

چنان شد، که گفته ز مادر نژاد

شاهنامه، فردوسی

بدو گفت رستم که تیر و کمان

چو نازش به اسپ ^{ارزشمند} گرانمایه دید ^{مردک}

۳۰ یکی تیر زد بر بر اسپ او

بخزید رستم، به آواز بلند گفت

سزد گر بداری، سرش در کنار

طنز و ریشخند

کمان را به زه کرد زود اشکبوس

به رستم بر، آنکه ببارید تیر

۳۵ همی رنج دارے تن خویش را

تهمتن به بند کمر، برد چنگ

یکی تیر الماس پیکان، چو آب

(کمان را بالید رستم، به چنگ) ^{مجازاً دست}

برد بر بر و سینه اشکبوس

۴۰ کثانی، هم اندر زمان، جان بداد

فوراً مرد

۱۲۱- ضمائر متصل مشخص شده در همه ی گزینه ها به جز گزینه ی ... جابه جا شده است.

(۱) چو غنچه گرت بسته بودی دهن / دریده ندیدی چو گل بیرهن

(۲) گر چو فرهادم ز مستی جان برآید عیب نیست / بس حکایت های شیرین باز می ماند ز من

(۳) چو بیند کسی زهر در کام خلق / کی اش بگذرد آب نوشین به خلق

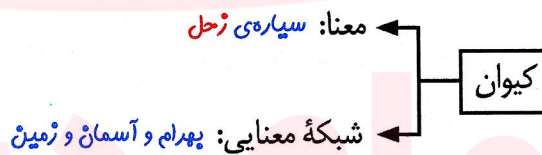
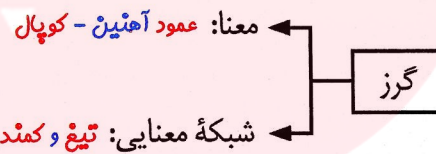
(۴) گشاده چهره بیا در حضور خازن جنت (= نگهبان بهشت) / که بر کسی نگشاید در بهشت برینش

- ۱۲۲- معنی واژه‌های «عشرت - نوش - کید - خلد» به ترتیب کدام است؟
- (۱) خوش گذرانی - خوشگوار - حيله - بهشت
 (۲) معاشرت - عسل - فريب - سرای باقی
 (۳) شادمانی - گوارا - حيله گر - آخرت
 (۴) شاد شدن - شیرینی - مکار - جاودانگی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ بیت زیر را پس از مرتب‌سازی اجزای کلام، به نثر ساده برگردانید.
 بشد تیز، رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر
- ۲ وقتی می‌گوییم «بهار»، به یاد چه چیزهایی می‌افتید؟
 درخت، گل، شکوفه، جوانه، شکفتن و... از چیزهایی هستند که به ذهن می‌رسند و به صورت یک مجموعه یا شبکه با هم می‌آیند؛ به این گونه شبکه‌ها یا مجموعه‌ها «**شبکه معنایی**» می‌گویند.
 اکنون معنای هر واژه را بنویسید؛ آنگاه با انتخاب کلماتی دیگر از متن درس، برای هر واژه، شبکه معنایی بسازید.



- ۳ در تاریخ گذشته زبان فارسی، گاهی یک «متّم» همراه با دو حرف اضافه به کار می‌رفت؛ مانند: بگیر و به گیسوی او بر، بدوز (= برگیسو) به نیک اختر و فال گیتی فروز
- در این درس، نمونه دیگری برای این گونه کاربرد متّم پیدا کنید.
- ۴ گاهی در برخی واژگان مصوّت «ا» به مصوّت «ی» تبدیل می‌شود؛ مانند:

■ رکاب ← رکیب

■ حجاب ← حجیب

به این شکل‌های تغییر یافته، کلمات «**ممال**» گفته می‌شود.

۱۲۳- کدام بیت به «شیوه بلاغی» سروده شده است؟

- | | |
|-------------------------------|---------------------------|
| ۱) گفت برخیز تیغ و دشنه بیار | شربتی آب سوی تشنه بیار |
| ۲) در چراغ دو چشم او زد تیغ | نامدش کشتن چراغ دریغ |
| ۳) جامه و رخت و گوهرش برداشت | مرد بی دیده را تهی بگذاشت |
| ۴) شربتی آب از آن زلال چو نوش | یا به همت ببخش یا بفروش |

■ چند کلمه ممال در متن درس بیابید و بنویسید.

قلمرو ادبی

- ۱ مفهوم کنایی هریک از عبارت‌های زیر را بنویسید.
■ عنان را گران کردن:
■ سر هم نبرد به گرد آوردن:
 - ۲ یکی از آداب حماسه، رجزخوانی پهلوانان دو سپاه است. کدام ابیات درس می‌توانند نمونه‌هایی از این رجزخوانی باشند؟
 - ۳ هرگاه در بیان ویژگی و صفت چیزی، زیاده روی و بزرگ‌نمایی شود، در زبان ادبی به این کار «اغراق» می‌گویند. این آرایه در متن‌های حماسی کاربرد فراوان دارد؛ مانند:
زمینیه قهرمانی (شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب) **قدرت افراسیاب**
- از متن درس، دو نمونه از کاربرد «اغراق» را بیابید و آن را توضیح دهید.
- ۴ در کدام ابیات، لحن بیان شاعر، طنزآمیز است؟

قلمرو فکری

- ۱ چرا رستم از رهام برآشفت؟
- ۲ به نظر شما، چرا رستم پیاده به نبرد، روی آورد؟
- ۳ بر پایه این درس، چند ویژگی برتر رستم را بنویسید.
- ۴ از دید روحی - روانی چه ویژگی‌هایی در کلام فردوسی هست که ما ایرانیان بدان می‌بالیم؟
- ۵

۱۲۴- با توجه به شعر «هیچ فرمانروایی را ندیده بودم / که پای افزاری وصله‌دار به پا کند / و بردگان را برادر باشد / چاه از آن زمان که تو در در آن گریستی / جوشان است / شب از چشم تو آرامش را به وام دارد» وابسته‌های هسته در کدام گزینه صحیح آمده است؟

- | | |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| ۱) صفت اشاره، صفت عالی، صفت مبهم | ۲) صفت تفضیلی، مضاف‌الیه، صفت ساده |
| ۳) مضاف‌الیه، صفت اشاره، صفت مبهم | ۴) صفت شمارشی، صفت تعجبی، صفت مبهم |

۱۲۵- معنی مقابل کدام واژه‌ها کاملاً درست است؟

- (۱) میراب: کسی که آب را تقسیم می‌کند - ارتجالاً: با اندیشه قبلی سخن گفتن
- (۲) گلین: دشت گل‌های سرخ - خسروانی خورش: غذای شاهانه
- (۳) فرج: شادی و خنده - ریحان: هر گیاه سبز و خوشبو
- (۴) بهایم: چارپایان - کاید: حيله‌گر

گنج حکمت جاه و چاه*

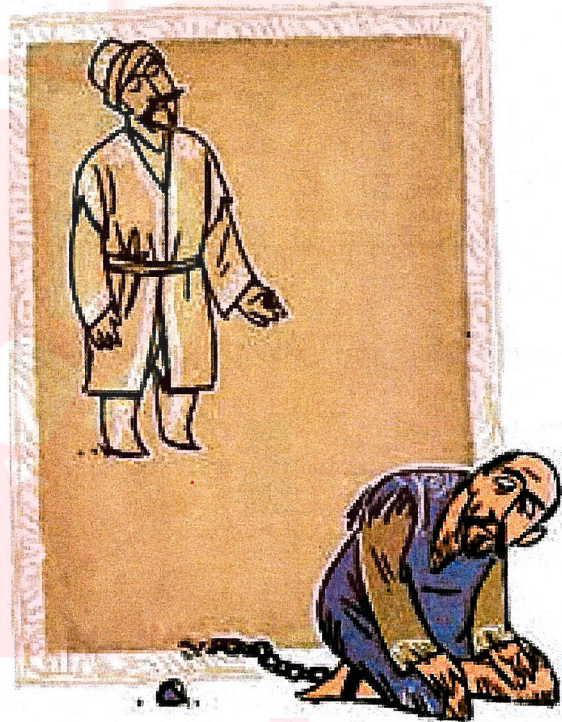
مردم آزاری را حکایت کنند که سنگی بر سر صالحی زد. درویش را ^{امکان} مجال انتقام نبود؛ سنگ را نگاه همی داشت تا زمانی که ملک را بر آن لشکری خشم آمد و در چاه کرد. درویش اندر آمد و سنگ در سرش کوفت.

گفتا: تو کیستی و مرا این سنگ چرا زدی؟

گفت: من فلانم و این همان سنگ است که در فلان تاریخ بر سر من زدی.

گفت: چندین روزگار کجا بودی؟

گفت: از جاهت (اندیشه همی کردم) **ترسیدم**



اکنون که در چاهت دیدم، فرصت غنیمت دانستم. **استعاره از انسان‌های بدخو**

با دادن آن به که کم‌گیری ستیز **نچنگی**

ساعد مسکین خود را رنجه کرد **به زحمت انداخت**

پس به کام **دوستان**، مغزش برآر **کن: ناپود کن**

مطابق آرزوی دوستان گلستان، سعدی

کن: توانایی لازم را نداری

چون (نداری ناخن درزنده، تیز)

هر که با پولاد بازو، پنجه کرد **قوی زور آزمایی**

حمله‌ی است → **باش تا دستش ببندد، روزگار صبر کن** **کن: گرفتار سازد**

۱۲۶- مفهوم کدام گزینه با بیت «هر که با پولاد بازو، پنجه کرد / ساعد مسکین خود را رنجه کرد» تناسب دارد؟

- (۱) تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشت
- (۲) مرد ندانم که از کمند تو جسته است
- (۳) سلی به دست خویش زند بر قفای خویش
- (۴) که با گور دمنده بر نیایی

- (۱) انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس
- (۲) این همه زورآوری و مردی و شیری
- (۳) از دست دیگران چه شکایت کند کسی
- (۴) تو با شیران چرا شیری نمایی